



۲۰۱۶/۰۷/۲۱



محمد ولی آریا

استعمار صغیر سرسام رژیم پاکستان

اصطلاح «استعمار صغیر» منحصبت مشی سیاسی رژیم های پاکستان، در بر خورد با ملت های پشتون و بلوچ، اولین بار توسط شهید محمد هاشم میوندوال، در طی یکی از تظاهرات جنبش مترقی دموکرات در شهر جلال آباد، شامل قاموس سیاسی کشور ما شد. وقتی از وی پرسیدیم که ما شناختی از استعمار داریم؛ مگر تقسیم آن به استعمار کبیر و صغیر، حاکی از چه مفهومی است؟ گفت: استعمار کبیر، تسلط کشورها و یا نیروهای بزرگ، بر ملل کوچک و جوامع ضعیف است؛ اما استعمار صغیر، تسلط کشورها و یا جوامع کوچک، بر ملل کوچک است. و فرق بین شان این است که استعمار کبیر دارای ثبات بیشتر سیاسی، استحکام اقتصادی و نیروی قدرتمند نظامی است که به او مجال و حوصله بیشتری در بر خورد با ملل مورد تجاوز او میدهد تا حرص و آز خود را با تمکین محیلانه، تسکین کند. لذا این استعمار بسیار شتابزده و سراسیمه و لجوج و خشنناک نمی باشد. اما استعمار صغیر که از یک موضع ضعیف سیاسی آغاز می کند و اقتصاد او ناتوان و شکننده است، نیروی نظامی اش بی وفا و ناسپاس و حتی جبون است، در مقابله با بحران و مقاومت در سرزمین های مورد تجاوز، بسیار دست و پاچه و کم حوصله و بی باک و ستمگر و خونین پنجه می باشد.



اما قبل از آنکه ما به هویت رژیم پاکستان بپردازیم لازم می افتد ماهیت استعماری آن را بگشاییم که آیا ساختمان کشور و ساختار رژیم سیاسی آن با استعمار چه مناسبتی دارد؟ که با تأملی کوتاه به روشنی در می یابیم که چه در ترغیب انفکاک پاکستان از نیم قاره هند، و چه در تداوم آن منحصبت یک کشور جداگانه، و چه در مشی سیاسی رژیم های آن در معامله با ملت های پشتون و بلوچ در محاصره، و چه اکنون نیات و کردار مخرب وی در برخورد با ملت افغانستان، همه و همه محصول طرح، پالیسی، ذهنیت و ماهیت استعماری است که مفهوم پاکستان و استعمار را چنان باهم عجین و خلط می کند که تفکیک آن دو از همدیگر و نجات ملت پاکستان از چنگال این میراث خوار صغیر استعمار، جز با یک انقلاب عمیق اجتماعی و سیاسی در آن کشور، امکان پذیر نیست. زیرا مقاربت رژیم های پاکستان با استعمار، همچون موی و نم است که هر قدر از این نم موی بکشید، تمامی ندارد، تا زمانیکه نم موجود است، موی در آن است.

در تحریک برای تشکیل پاکستان یک مغالطه سیاسی و تاریخی بر اذهان سایه افکنده است که در دامن زدن به این انحراف ذهنیت، رژیم های پاکستان مهارت رندانه ای دارند و آن اینکه چنان شایع ساخته اند که گویا پاکستان بر

اساس یک ایده آل دینی کانفشنل (کیش مشخص و اعتراف شده) به هدف ایجاد یک جامعه اسلامی برای مسلمانان هند ایجاد شده است.

در حالیکه بررسی واقعیت ساختار پاکستان و نیات و انظار بنیان گذاران آن به هیچ وجه مؤید این ذهنیت نیست. که قبل از پرداختن به این بحث باید تصریح کنیم که این بدان معنی نیست که چون پاکستان بر مبنای یک ایدئولوژی اسلامی بوجود نیامده است لذا مورد تردید است و در غیر آن مورد تأیید می بود، چه ما چنین هویت دینی رسمی را در اسرائیل شاهد هستیم که هویت توسعه جوی و صهیونیستی آن عامل ستم بر ملت فلسطین و مورد انزجار و جدان بیدار جهان است و یا ایدئولوژی اسلامی حاکم در ایران، هیچگاه مانع از اقدامات سلطه جویانه آن بر همسایگان و جلوگیری حمایت آن، از ضد اسلامی ترین و ضد انسانی ترین رژیم در سوریه نبوده است.

آنچه در این صحبت مطمح نظر ما است این است که ادعای رژیم های پاکستان را از اهداف واقعی شان تفکیک کنیم و بر وظایف رژیم های پاکستان را در تطبیق طرح های استعمار نوین جهانی روشنی اندازیم. آگاهان مسایل منطقه و جهان به روشنی میدانند که تشکیل پاکستان نتیجه یک نیت و اقدام سه روند مختلف بود که هر کدام اهداف خاص خود را در قالب یک هدف مشترک می پروریدند.

یکی از این سه شاخه، «مسلم لیگ» بود که شامل یک «قشر حقوق بگیران» مسلمان در داخل امپراطوری هند برتانوی بودند که در موقعیت سیاسی و بیوروکراتیک درجه دوم بعد از حقوق بگیران هندی قرار داشتند و این موقعیت دست دوم، آنها را ناراض از تقسیم کرسی های تحتانی می ساخت که در ابتدا خواهان تحول اوضاع و کسب امتیازات هم سطح هندی های کارمند امپراطوری بودند، نه چیزی بیشتر، اینها کسانی بودند که بر بستر استعماری جامعه هند ظهور کرده بودند و متشکل از وکلا، روزنامه نگاران و تحصیلگردگان شهری با آرزو های یکسانی بودند که محمد علی جناح عضو انجمن تجارتي گوجرات ویک وکیل ثروتمند با این لیگ مسلم پیوست و تیوری «دو ملت» او که تأکید می کرد مسلمانان هند، ملتی مستقل از هندوها هستند، بر او خوانده شد و بعداً به یک جنبش جدائی طلبانه مبدل گردید.

شاخه دومی، اشراف زادگان زمیندار سند و پنجاب بودند. اینها مالکین مسلمان فیودال بودند که در چشم انداز استقلال هند و در حینی که کنگره ملی هند با استعمارگران مشغول مباحثه بود و پشتیبانی این مالکین بزرگ را نیاز داشت، این منتفدین ایالتی، رویای یک ملت مسلمان را می پروریدند زیرا نمی خواستند خود مختاری های محلی شان را در برابر حاکمیت یک دولت مستقل ببازند و از سوئی جناح و مسلم لیگ نیز به حمایت آنها ضرورت داشتند، لذا آنها بودند که شرایط ائتلاف را دیکته می کردند، نه مسلم لیگ. که در نتیجه این امتیاز بخشی سیاسی به منتفدین پنجابی در فردای تشکیل پاکستان، هویت اسلامی آن در زیر سلطه حاکمیت پنجابی ها مغشوش و مکدر شد و در یک شب هویت های قومی سند و بنگال و پشتون و بلوچ پا به عرصه وجود گذاشت که پنجابی های حاکم بعداً برای حفظ حاکمیت خویش، شعار ملت مسلمان را پیاده کردند که کسی حق ندارد خود را بنگالی و سندی و پشتون و بلوچ بخواند، زیرا چنین شعاری با اسلام مغایرت دارد.

ضلع سوم این مثلث، سازمان متقدر و فعال اما خاموش و نامرئی استعمار بریتانیا بود که نمی خواست با خروجش ملتی را یکپارچه و مستقل و بی درد و غم رها کند. با آنکه از تصرف هند گذشته بود، مگر از استعمار نگشته بود که نیات استعماری آتی اش را در بر پائی رژیم های وابسته و بازیگر اهدافش در پاکستان به نتیجه رساند که تا امروز این چوچه ای را که هیچگاه مرغ نشد، به زیر بال خویش دارد.

صرف نظر از بررسی های عمیق ستراتیژیک استعمار برتانیه، صرفاً باز گفتن نکاتی ما را به حقایق مبنی بر نقش بریتانیا و روابط بسیار نزدیک محمدعلی جناح با دستگاه استعماری امپراطوری رهنمون می شود و نشان میدهد که آقای جناح حتی در مورد مسایل داخلی حزب مسلم لیگ با نمایندگان رسمی استعمار برتانیه مشوره می کرد، چنانچه در مورد انتخاب همکاران حزبی اش به صورت محرمانه به «سر هوگ داو» حاکم سند راپور میدهد که این امر نمونه حیرت انگیزی از جفاکاری ناخوشودنی ای نسبت به جنبش آزادی بخش هند بود. این صحبت محرمانه که بعداً افشاء گردید به «ویول»، وایسرا گزارش می گردد که «جناح اعتقاد داشت که مهر لیگ باید بر کسی کوبیده شود که در این لحظه به لیگ گرایش دارد و فاداری گذشته و یا آینده افراد نسبت به لیگ چندان مهم نیست...» که این سند به صراحت باز گوینده آن است که آقای جناح حتی عضویت در لیگ مسلم را به امر و موافقه بریتانیا عملی می کند. به عبارتی دیگر حاکی از آن است که در تشکیل و احراز عضویت در مسلم لیگ، عمال امپراطوری بریتانیا دست بازی داشته اند.

شواهد توأمیت استعمار بریتانیا و رژیم مستقر جناح در پاکستان زمانی بیشتر آفتابی می شود که پاکستان از روز اول به مثابه ژندارم منافع بریتانیا، در محور نظامی وی قرار می گیرد. چنانچه از نخستین روز تشکیل پاکستان منحنیت یک کشور، قوماندانی اعلاای قوای نظامی آن بدست دو جنرال انگلیسی یکی به تعقیب دیگری سپرده می شود و دستگاه استخبارات نظامی پاکستان را نیز یک جنرال دیگر انگلیسی ریاست و هدایت می کند. بعد از آنکه وزنه قدرت نظامی و اقتصادی جهان بدست ایالات متحده آمریکا می افتد باز هم رژیم های پاکستان توسط بریتانیا به ارباب جدید منحنیت یک عامل قابل اعتماد و مجری خوب سیاست های استعمارنویین جهانی معرفی می شود که شمول آن در پیمان سیتو؟ بر اساس همین نقش منطقی رژیم های پاکستان بود.

بنابراین به صراحت گفته می توانیم که پاکستان هیچگاه یک کشور متکی به خود از لحاظ حاکمیت سیاسی و یک رژیم استوار بر مردم خود نبوده است، تمام عمر تقریباً هفتاد ساله آن حاکی از بی ثباتی ای است که صرفاً منحنیت یک پارا سایت (یک بنیه منفعل) در اتکا به عوامل بیرونی به حیات لرزان خود ادامه داده است، چنانچه حتی علایق آن با جمهوری توده چین نیز ناشی از منافع ملی نه، بلکه دفع خصومت با هند بوده که چین نیز بر مبنای خصومتش با هند، پاکستان را مورد استفاده قرار میداد که با تغییر اوضاع کنونی جهانی و رشد اقتصادی در چین و هند، اکنون هردو کشور بیشتر به مناسبات و همکاری اقتصادی با همدیگر می اندیشند تا به پاکستان منحنیت یک متحد بی ضرورت و یا آتش افروز و منبع صدور دهشت افگنی.

از آنجائیکه پاکستان نه بر مبنای علایق اسلامی و نه بر اساس جذبۀ ناسیونالیستی و نه بر معیار های آزادی خواهانه ضد استعماری به میان آمده، بلکه محصول علایق یک قشر خورده بورژوازی شهری، زمینداران بزرگ استثمارگر و تحریکات استعمار مسأله بوده است لذا تمام این عوامل منفی سازنده مثلث نابهنجار، به هیچ صورت نمی توانست حامل یک پیام مثبت و عامل یک اقدام ارزنده اجتماعی و سیاسی باشد که در نتیجه این رژیم از روز تشکیل، مظهر رسمی یک استثمار دولتی بر ملیت های پشتون و بلوچ محاصره در قلمرو پاکستان بوده است.

استثمار فردی ریشه در مناسبات مسلط اقتصادی دارد، اما استثمار دولتی و رسمی مظهر مناسبات استعماری است که رژیم های پاکستان آنرا همیشه به نمایش گذاشته اند. که اعتراضات و بیا خیزی مستمر ملیت های پشتون و بلوچ در گذشته، و جواب های خشن و محیلانه رژیم پاکستان به آن، زمینه های مساعدی برای بزر تخم خشونت ها و سیتزه جوئی ها و دهشت افگنی های گمراه و بی هدف و مجنونانه کنونی است که همه ناشی از فشار های روانی

تاریخی است که سالها این مردمان را در بی سرنوشتی سیاسی و اجتماعی آزرده است که اکنون منفذ و مجرائی جز اغتشاش و سرسام فکر و عمل نمی یابد که رژیم های پاکستان بنا بر خصلت مزورانه خویش ، آنرا نیز وسیله دیگر تطبیق مقاصد و منافع استعماری خویش ساخته اند.

بر خورد ویرانگر رژیم پاکستان با ملت افغانستان که همه برآن مطلع هستیم و اخیراً جناب محترم جلیل غنی هروی اسناد مؤثق آن را چون مشتم نمونه خروار، در زیر عنوان «پاکستان درآستانه تنگنای انزوای سیاسی» در سایت وزین آریانا افغانستان برای ما باز نموده اند، به صراحت مبین اشتراک و سهم رژیم های پاکستان در پروسه استعمار نوین جهانی است که باز هم رژیم پاکستان به تاسی از نقش ژاندارم استعماری، زمینه های توسعه و پیشروی استعمار جدید فراملتی را به قیمت بحران و زجر و بیم ملت خودش و درد و رنج و سوگ ملت افغانستان فراهم می کند و گرنه هر کوردن و جاهلی میداند که درآتش زدن به خانه همسایه، خانه خودش مصون نخواهد ماند و هیچ احمقی برای گرم کردن خود، در و پنجره خود را نمی سوزاند. این عمل رژیم پاکستان در تخریب و تضییع افغانستان در شرایط کنونی جهانی که همه کس و همه ملل جهان به دنبال متحد اقتصادی می گردند و می کوشند کور گره های اختلافات خود را با دور نگری ها و گذشت های جدی باز کنند، جز در و پنجره سوختن خود چیز دیگر نیست، این آتش افگنی های رژیم پاکستان به سوی همسایگان نه ناشی از توانائی او و نه ناشی از دانائی اوست، بلکه بیانگر ضعف و حقارت سیاسی رژیم پاکستان است که از یکسو در بحر تضاد های اوج گیرنده ملی در حال غرق شدن است و از سوئی قادر به حل معضلات خویش در زیر فشار توقعات ملی نیست و از طرف دیگر، تعهداتش به استعمار توسعه جوی جهانی، به وی مجال هیچ اقدام مفید و مؤثرملی و منطقوی نمی دهد. لذا برای بقای رژیم نه بقای ملت، به هر حربه مردار متوسل می گردد تا صرف بر قدرت بماند ولو دیگر کشوری در زیر پایش نمانده باشد.

آنچه را در ابتدا تذکار دادیم و اما توضیح ندادیم، این بود که گفتیم، پاکستان برخلاف آنچه ادعا می کند، بر هیچ انهماک دینی و اسلامی پایه گذاری نشده است، چه قیل از انفکاک از هند و چه بعد از آن، جز در موارد کوچک آنهم برای اغفال اذهان و صرفاً رفع بحران، دیگر هیچ وقت بر اصول و احکام اسلامی متکی و وفادار نبوده است، زیرا مسلم لیگ صرف یک سازمان تحصیل یافتگان مسلمان هند بود نه یک سازمان اسلامی، و از سوی دیگر کلیه تشکلات اسلامی هند با ایجاد پاکستان و طرح های جناح مخالف بودند.

مهمترین این مخالفان جمعیت العلمای هند، سازمان رهبری علمای دیوبندی و جماعت اسلامی به رهبری مولانا مودودی و مسلمانان ملی گرای مذهبی به رهبری مولانا ابوکلام آزاد بودند که هیچ کدام با طرح های مسلم لیگ و جناح نه تنها موافق نبودند بلکه آنرا جفائی بزرگ به مسلمانان هند میدانستند زیرا از یکطرف به این باور بودند که می توانند در بین ملت هند بیشتر به نشر و اشاعه اسلام بپردازند و از سوی دیگر ایجاد یک دولت مستقل مسلمان را بیشتر یک اقدام ناسیونالیستی تلقی می کردند تا اسلامی.

از جانب دیگر افکار و بیانات محمد علی جناح، خود گویای این واقعیت است که وی هیچ گاه بر اندیشه اسلامی منحصیث یک ایدئولوژی سیاسی منمک نبوده است، چنانچه در یک سخنرانی در فبروری ۱۹۳۸ در پوهنتون اسلامی علیگر خطاب به محصلین گفت «کاری که لیگ مسلمان کرد، آزاد کردن شما از قید عناصر ارتجاعی مسلمان و تقویت این تفکر بود که هر کس بر اساس خود خواهی خود حرکت کند خائن است. مطمئناً لیگ شما را از عناصر نا مطلوب مالوی و مولانا ها آزاد کرد»

او در خطابه دیگری در افتتاح مجلس پاکستان در آگست ۱۹۴۷ به صراحت نظریه یک کشور اسلامی را تردید می کند و می گوید «شما می توانید به هر کیش، مذهب و یا کاستی متعلق باشید، ارتباطی به مسأله دولت ندارد ... ما با این کار اساسی آغاز می کنیم که همه ما اتباع یک دولت هستیم ... شما در طول زمان درخواهید یافت که هندو ها باید هندو باقی بماند و مسلمانان، مسلمان. من مفهوم مذهبی را در نظر ندارم، چراکه مذهب مسأله شخصی هر فرد است، من مفهوم سیاسی را در نظر دارم که افراد را در درجه اول به عنوان باشندگان دولت می نگرده».

که خطوط بالا همه بیانگر آنست که رژیم های پاکستان چنانکه ادعا می کنند هیچ رسالت اسلامی را به عهده ندارند و نه واجد اوصاف اسلامی هستند، جز بنیان گذاران اختناق و استبداد و استعمار و دهشت افگنی که خوف از سقوط رژیم و تجزیه کشور و بی مهری ارباب، خواب را بر چشم آنها حرام ساخته است و چنان سرسام اند که دیگر نه قادر به تشخیص منافع ملی و سلامت و امنیت ملت پاکستان هستند و نه راضی به آرامش همسایگان اند، و کسانی که فکر می کنند که بمب ذروی به پاکستان استقرار و استحکام بخشیده است و باید از پاکستان بیم ناک، و در برابرش محتاط بود و جفا کارهای ضد انسانی او را با صبر و شکیبائی تحمل کرد، لازم به تفهیم است که داشتن بمب اتمی در خانه کسیکه به هیچ مصیبت وخیم و نوسانات ناگوار مواجه نشده و دروازه خیرات استعمار همیشه برویش باز بوده؛ اما نه نان دارد، نه آب دارد و نه برق دارد و در آتش اختلافات داخلی می سوزد، و تاریخ آن بر مبنای اتکای غیر ملی اش، صرف دو صفحه دارد، دیکتاتوری نظامی و هرج و مرج فساد آلود بنام دموکراسی که سقوط رژیم یا با کودتا و یا با هرج مرج، جز سر نوشت سیاسی اوست. بیم از تجزیه و تقسیم او را تا اعماق وحشت زده ساخته است. لذا در چنین خانه بی صاحب، داشتن سلاح چنین کشنده و خطرناک، به جای آنکه همسایگان را بترساند؛ برعکس خواب از چشم صاحب خانه می رباید که اگر روزی یکی از این ناراضیان به آن دست یابد، عمر رژیم بسر خواهد آمد. همچنان اگر پاکستان واقعاً به منافع ملی می اندیشید، زمانیکه اجازه اربابان را در داشتن بمب اتمی حاصل کرد بود، باید از این انرژی برای تولید برق استفاده می کرد تا مجبور نباشد برقی را از آن سوی آسیا وارد کند. همچنان هر کودکی امروز میداند که بازی با سلاح اتمی در یک محدوده کوچک جغرافیائی، دوست و دشمن نمی شناسد و اگر انفجار آن دیگران را نابود کند، به یقین تأثیرات جانبی و باد های آن چشم خودی را نیز کور خواهد کرد و اگر کسی چنان بی باک و دست و پاچه گردد که بخواهد مخالفین را با بمب ذروی نابود کند، باید بداند که عمر رژیم و کشورش به آخر رسیده است و چنان نفرت جهانی و خشم ملت ها را بر خواهد انگیخت که همه چون سیل رفته ای بر سر او فرود خواهند آمد که دیگر هیچ اربابی، این مستخدم نادان را از قهر و خشم مردمان نخواهد رهااند.

پایان